

وقتی که وارد اتاق شدیم، تمام بچه‌ها دوباره شروع کردند به روبوسی و تبریک گفتن به من. در آغوشم می‌گرفتند و می‌گفتند با توجه به تعریفی که از پرونده‌ات کردی، ما به هیچ‌وجه تصور نمی‌کردیم که به تو حکم زندان بدهند. بلکه با توجه به احکام گذشته، ما مطمئن بودیم که حکمت اعدام خواهد بود. ظاهراً حکم‌ها شکسته و این برخوردها و نمونه‌های دیگر نشان می‌دهد که کلاً قانون حکم‌ها عوض شده است. بعدها متوجه شدیم که این موضوع صحت دارد و حکم‌ها کمی تقلیل پیدا کرده است. به زیر حکمی‌ها (زندانیان با احتمال حکم اعدام) محکومیت درازمدت داده بودند. حکم اعدام تعدادی از آن‌ها به ابد تبدیل شده بود. و بیشترین خوشحالی ما بدین خاطر بود. بدون اطلاع، بچه‌های اتاق همان شب جشنی را ترتیب داده و در آن اعلام کردند که این دور هم‌نشینی و جشن به خاطر حکم‌گرفتن من است. این کارشان شادی‌ام را دوچندان کرده بود. آن شب تا ساعت‌ها ترانه و سرود خواندیم و گفتیم و خندیدیم و بدین ترتیب شبی سپری شد که به عنوان یکی از خاطرات شیرین زندگی‌ام در قلبم حک شده است و هیچ‌گاه آن شب و آن بچه‌ها را فراموش نخواهم کرد.

## ملاقات‌ها

هر ۱۵ روز یک بار ملاقات داشتیم. اگر به دلایل خاصی این ملاقات‌ها قطع نمی‌شد، که طی آن پدر، مادر، همسر و فرزند زندانی می‌توانستند همیشه بیایند. اما برادران و خواهران پایین ۴۰ سال، سالی یک‌بار می‌توانستند بیایند و بالای ۴۰ سال نیز دائمی بود. روزهای ملاقات، روزهای جالبی بود. در این روز بند در تب و تاب قرار داشت. بچه‌ها خانواده‌هایشان را می‌دیدند، و علاوه بر آن، بار دیگر با دنیای خارج از زندان نیز ارتباط گرفته و سفری به فضای خارج از زندان می‌کردند. یک زندانی همیشه تشنه خبر است. سیل اخبار در این روزها به بند سرازیر می‌شد. از اخبار خانوادگی گرفته تا اخبار سیاسی و اجتماعی! حقیقتش همه ما، چه قبل از ملاقات و چه بعد از ملاقات، به قول معروف "پکر" بودیم. قبل از ملاقات در تشویش بودیم که چه کسی به ملاقات خواهد آمد؟ خانواده‌ها چه خواهند گفت؟ و یا چه خبر تازه‌ای دارند؟ بعد از ملاقات، خبرها

به فکرمان وامی داشت و تا چند روز به عنوان یک مسئله فکری در ذهنمان می چرخید.

در اوین فاصله سالن‌های آموزشگاه تا سالن ملاقات زیاد بود. در نتیجه دسته‌دسته اسم‌هایمان را می خواندند و با مینی‌بوس به سالن ملاقات می بردند. سالن ملاقات نیز، سالن بزرگی بود که در دو طرف آن کابین‌های ملاقات قرار داشت. بین زندانی و خانواده‌اش شیشه دوجداره نصب شده بود که می‌بایست با تلفن با یکدیگر صحبت می کردیم. طبقه زیرین سالن نیز، اتاق کنترل تلفن‌ها قرار داشت. خانواده‌ها را نیز از لوناپارک، به وسیله مینی‌بوس به داخل سالن ملاقات می آوردند. وقت ملاقات عموماً ۱۴ دقیقه بود و تا می آمدیم چهار کلمه احوال‌پرسی کنیم، تمام می شد. در ملاقات‌های اول که بیشترین وقت ملاقاتمان را گریه خانواده می گرفت. اما به آن‌ها می گفتیم اگر قرار است بیایید اینجا گریه کنید، خواهش می کنیم دیگر نیائید. اما کم‌کم قضیه برایشان عادی شده و ظاهراً گریه‌هایشان را بیرون می کردند و با ظاهری خندان وارد سالن می شدند. معمولاً تا زمانی که تمام ملاقات‌کننده‌ها به داخل سالن بیایند، چند دقیقه‌ای طول می کشید. در این مدت کوتاه نیز سعی می کردیم با علامت و ایماء و اشاره منظور همدیگر را درک کنیم. زمانی که تلفن‌ها قطع می شد، نیز وضع به همین منوال بود. تا این که پاسداران می آمدند و خانواده‌ها را بیرون می کردند.

پاسدارانی را برای برخورد با خانواده‌ها قرار داده بودند که به ظاهر بسیار ملایم و منطقی برخورد کنند. اما همان‌ها که اکثراً سنشان بالا بود، وقتی خلاقی از یکی از بچه‌ها سر می زد چنان وحشیانه برخورد کرده و آن‌ها را کتک می زدند که برای خانواده‌ها غیرقابل هضم بود و زمانی که سعی می کردیم این موضوع را به آن‌ها فهمانده و بگوئیم در گفتن خبرها و غیره محتاطانه‌تر برخورد کنید، آن‌ها با ناباوری به حرف‌هایمان گوش می دادند.

در انتهای هر ملاقاتی، بچه‌های کمتر از هفت سال و در مواردی کمتر از ۶ سال را به داخل می فرستادند تا با پدرانشان، از نزدیک ملاقات کنند. در همین رابطه اتفاقات جالبی می افتاد. بعضی‌ها قیافه‌شان بزرگ‌تر از سن‌شان نشان می داد و وقتی پاسداری جلوی آن‌ها را می گرفت شروع می کردند به بحث کردن

با پاسداران و داد و بسداد راه می‌انداختند. بعضی‌ها قباغه‌شان کوچک‌تر از سن‌شان نشان می‌داد و وقتی که از آن‌ها می‌پرسیدند چند سال دارید؟ اگر بالای هشت سال بودند می‌گفتند ۶ سال و سپس به داخل آمده و موضوع گول‌زدن پاسداران را تعریف می‌کردند و می‌خندیدند. خوشحال بودند از این‌که با این کلک توانسته‌اند وارد شده و با پدرشان ملاقات کنند.

آن‌هایی که بچه کوچک نداشتند، می‌بایست چند دقیقه صبر می‌کردند تا مینی‌بوس، گروه جدید را آورده و آن‌ها را ببرد. در این چند لحظه، به آن‌ها نیز بسیار خوش می‌گذشت چون با بچه کوچک‌ها صحبت کرده و با آن‌ها بازی می‌کردند. در واقع با ورود بچه‌ها به داخل سالن ملاقات شور و حالی راه می‌افتاد که بسیار تماشایی و جالب بود.

در ملاقات‌ها علی‌رغم خبرهای عمومی که شنیدنی و جالب توجه بود، خبرهای خصوصی نیز از مسائل درون خانواده بچه‌ها به آن‌ها می‌رسید که خودبه‌خود آن‌ها را مسئله‌دار می‌ساخت. در حقیقت تا مدتی بعد همه در فکر خانواده‌ها و اتفاقاتی بودند که در میان آن‌ها افتاده بود. از اختلافات خانوادگی گرفته تا جشن‌ها و شادی‌هایشان و یا حتی مرگ اقوام و خویشان نزدیک و دور، ما را به فکر فرو برده و تا مدت‌ها در ذهنمان وجود داشت.

در یکی از ملاقات‌ها اتفاق جالبی برایم افتاد. در آن روز پدر، مادر و نیز برادرم به ملاقات من آمده بودند. قبل از این‌که نوبت به ملاقات ما برسد، مادرم سعی کرده بود با سری قبلی ملاقات‌کننده‌ها وارد سالن شده تا با یکی از آشنایان دیگر ملاقات کند. پاسداران فهمیده و او را در حین عمل دستگیر کرده بودند. به او می‌گویند که تو حق نداری ملاقات کنی. بعد از کلی صحبت و کلنجار و خواهش، به او اجازه داده بودند تا وارد سالن شده اما حق ندارد نزدیک شده و صحبت کند. می‌باید چند متر آن طرف‌تر ایستاده و فقط مرا ببیند. با شروع ملاقات‌مان، پدر و برادرم نزدیک شیشه آمده و شروع به صحبت کردند اما مادرم را دیدم که پاسداری او را کنار دیوار چند متر آن طرف‌تر از شیشه برده و همان‌جا نگهش می‌دارد. او با دیدن من شروع به گریه کرد. موضوع را جویا شدم و وقتی که برادرم ماجرا را تعریف کرد، من ناخواسته خنده‌ام گرفت و شروع به خندیدن کردم. خیلی دلم برایش سوخته بود اما از کار جالبش نمی‌توانستم

جلوی خنده‌ام را بگیرم. کارش را نمجید کردم. او نیز با دیدن خنده‌ام چشمانش را پاک کرده و شروع به خندیدن کرد. آن روز من سعی کردم توسط برادر و پدرم، بیشتر با مادرم صحبت کنم و پیوسته او را مورد خطاب قرار دهم تا خاطره بدی از ملاقات در ذهنش باقی نمانده و روزهای آینده را تا ملاقات بعدی به گریه سپری نکند.

از روز قبل از ملاقات، در بند بساط سلمانی و ریش‌زنی راه می‌افتاد. برای اصلاح سر، چند تن از بچه‌ها بودند که سلمانی می‌دانستند و یا در زندان یاد گرفته بودند. می‌بایست از مدت‌ها قبل نزد آنها نوبت گرفته تا موهایمان را اصلاح کنند و صبح زود روز ملاقات نیز ریشمان را می‌زدیم و در صورت داشتن نوبت دستشویی در اتاق‌های در بسته، دوشی می‌گرفتیم. در سالن عمومی نیز در صورت گرم بودن آب، دوش آب‌گرم می‌گرفتیم اما اگر نبود به ناچار دوش آب‌سرد! از قیچی و تیغ برای اصلاح خبری نبود. تنها وسیله برای این کار ماشین سلمانی دستی بود.

تمام بچه‌ها سعی می‌کردند بهترین لباس‌های خود را بپوشند. برای این منظور، شلوارمان را روز قبل (اگر می‌شستیم) زیر پتوها گذاشته تا اتو بخورد و از پیراهن نو نیز استفاده می‌کردیم. در واقع اکثراً یک شلوار و پیراهن خاص برای ملاقات داشتند. در غیر این صورت، از بچه‌های دیگر لباس قرض می‌کردند و می‌پوشیدند.

### نکاتی چند از توابین و دوره لاجوردی و حاج داود

وقتی وارد بند عمومی شدم بساط توابین از بین سرموضعی‌ها جمع شده بود. ولی خاطرات تکان‌دهنده‌ای را بچه‌های مختلف تعریف کردند. لازم است حتماً در مورد این موجودات استثنایی و عجیب و وحشی صحبت کنم. ماجراهایی از آنان، دوره لاجوردی و حاج داود تعریف می‌کردند که هر انسانی را متأثر کرده و منزجر می‌سازد. موجوداتی که از هیچ‌گونه جنایتی دریغ نکردند تا بلکه چند صبحی بر عمر ننگین خود بیافزایند.

اگر این ماجراها را از یک نفر می‌شنیدم، باور کردنش سخت بود، اما وقتی از زبان افراد زیادی درد، رنج و حکایت جناب بی‌شماری را از آن دوران شنیدم، توانستم به بخشی از ماهیت کثیف آنان پی‌برده و آن گفته‌ها را باور کنم.

افرادی که سینه‌شان گنجینه دردها و رنج‌های عظیمی است که اگر زبان بگشایند، کوه را به لرزه در آورده و متأثر می‌سازد. بسیاری از آنان این گنجینه عظیم را با خود به گور بردند و هرگز نتوانستند آن را بگشایند. شاید سنگ‌های در و دیوار اوین، قزل‌حصار لب به سخن بگشایند و این رازها را یکی بعد از دیگری برملا سازد. به هر رو سعی می‌کنم آنچه را که از آن دوران شنیدم، در بخشی از خاطراتم بگنجانم:

توابعین از دوره لاجوردی به‌وجود آمدند. زمانی که مصاحبه‌های آن‌چنانی تلویزیونی از شبکه سراسری پخش می‌شد. مردم ایران می‌دیدند افرادی جلوی دوربین ظاهر می‌شوند که به قول خودشان سال‌ها مبارزه سیاسی کرده و حال تمام معیارها و اصول انقلابی و حتی انسانی را زیر پا گذاشته و لجن‌مال می‌کنند. کسانی که لاجوردی، بزرگ‌ترین جلاد اوین به آن‌ها افتخار می‌کرد. آن‌ها را بچه‌های خود می‌نامید. این مصاحبه‌ها بسیاری از مردم را نسبت به سازمان‌ها و گروه‌های انقلابی، بدبین کرده و باعث شده بود که رژیم به اهداف پلید خود که همانا سلب اعتماد مردم نسبت به آنان بود، دست یابد.

این افراد تاب تحمل ابتدایی‌ترین مراحل بازجویی را نداشته و همه چیزشان، سازمان، تشکیلات و حتی خانواده خود را لو می‌دادند. با بازجوها همکاری می‌کردند. کسانی را که در بیرون از زندان می‌شناختند و در حال فعالیت بودند، و یا حتی وقتی کف‌گیرشان به ته دیگ می‌خورد، بقال سرکوجه‌شان! را نیز به جرم داشتن افکار سیاسی لو می‌دادند. به قول خودشان فعالین را شناسایی می‌کردند.

اینان کار را به اینجا خاتمه نداده و شروع به همکاری با زندانبانان در درون زندان کردند. توابعین، به عنوان کاسه داغ‌تر از آش و به منظور کاسه‌لیسی هرچه بیشتر، زندگی را بر زندانبان سیاسی و انقلابی تیره و تار می‌ساختند.

در سال ۶۰، در بندهای بالای ۲۰۹ اوین، در هر اتاق حدوداً ۴۰ متری، ۱۲۰ الی ۱۵۰ زندانی نگهداری می‌شد. این افراد تمام وقت به حالت چمباتمه

نشسته بودند. چرا که جا برای نشستن همه وجود نداشت. در همان حالت غذا می‌خوردند و می‌خوابیدند.

بچه‌ها از آن دوره تعریف می‌کردند که، ما به هیچ‌وجه نمی‌توانستیم بفهمیم که در گوشه دیگر اتاق چه کسی نشسته است. شاید مدت‌ها بدین طریق سپری می‌شد و ما تازه می‌فهمیدیم که مثلاً فلان رفیقمان هم دستگیر شده و در این اتاق است. این در حالی بود که پشت بندهای اوین که یک محوطه بازی قرار داشت، هر شب بساط تیرباران به راه بود.

کسانی که تازه وارد می‌شدند، خیال می‌کردند که پشت بند شب‌ها تیرآهن خالی می‌کنند، اما بتدریج متوجه می‌شدند که هر شب افرادی را تیرباران می‌کنند. شبی که دفتر نخست‌وزیری با بمب منفجر شد، تا صبح تیرباران ادامه داشت. بسیاری از زندانیان درون بند به وحشت افتاده بودند. خیلی‌ها دچار حالت روانی و تشنج شده و تمام تنشان می‌لرزید. در این شب‌ها، لاجوردی وارد بند می‌شد و برای کشتار، یکی یکی انتخاب می‌کرد. به بعضی‌ها می‌گفت: «مصاحبه می‌کنی یا نه؟» در غیر این صورت، در صف اعدامی‌ها قرار می‌داد. و یا این‌که می‌گفت: «تیر خلاص می‌زنی؟» و در صورت جواب رد، اعدام می‌کرد. در واقع به همین سادگی، چرا که او می‌خواست به تلافی چند نفر، هزاران نفر را به جوخه‌های مرگ بسپارد. در این میان توابین هم نقش فعالی ایفاء می‌کردند. آن‌ها اعلام می‌کردند، تیر خلاص می‌زنند و دستشان را در جای گلوله‌های اعدامی‌ها فرو می‌کردند و به پشت وانت یا کانتینر اجساد می‌انداختند. تعدادی از توابین سال‌های ۶۰ و ۶۱ جزء جوخه‌های اعدام بودند و تیر خلاص می‌زدند، افرادی که با یک گام گذاشتن به طرف لاجوردی، به اعماق لجن‌زار فرو می‌رفتند و از هر جنایتی روگردان نبودند.

کار دیگر توابینی که به «کارگاه» برای کار می‌رفتند، ساختن زندان بود. بخشی از کارهای ساختمانی زندان اوین را آن‌ها انجام دادند؛ از جمله ساختن زندان آسایشگاه.

هر بار که لاجوردی در حسینه بساط خیمه‌شب‌بازی مصاحبه را راه می‌انداخت، تمام زندانیان را بالاجبار به آنجا برده تا به مصاحبه گوش دهند. زمانی که برای تأیید مسئله‌ای باید همگی تکبیر می‌گفتند، اگر کسی این کار را

نمی‌کرد، توابین با مشت به سروصورت او می‌زدند تا تکبیر بگویند. معمولاً بین دو نفر از زندانیان یکی از توابین می‌نشست تا آن‌ها را کنترل کنند. هر اتاقی که فرار می‌شد به حسینیه برود، می‌بایست از قبل خودشان را آماده کتک خوردن می‌کردند. اگر اتاقی شانس می‌آورد و به حسینیه برده نمی‌شد، از تلویزیون اتاق به‌طور مدار بسته، این مصاحبه‌ها پخش می‌شد. در آنجا نیز مجبور بودند روبروی تلویزیون نشسته و مصاحبه را نگاه کنند و حق انجام کار دیگری را نداشتند.

طی این مصاحبه‌ها، عموماً افراد بریده لاطائلاتی به‌هم می‌بافتند که به یک نیشخند هم نمی‌ارزید. لاجوردی عمداً این جو را پدید آورده بود تا رعب و وحشت ایجاد کرده و فضای اعصاب‌خردکنی برای زندانیان به‌وجود آورده و همه را به منجلاب خیانت بکشاند.

بسیاری از مبارزین، در آن شرایط نیز مشت محکمی بر دهان لاجوردی و دارودسته آن زدند. نه تنها این جو دیوانه‌کننده تأثیری منفی در آن‌ها نگذاشت، بلکه انگیزه‌شان در مبارزه با رژیم قوی‌تر شد.

از طرفی بازجویی و شکنجه، و از طرف دیگر بردن گروه گروه برای اعدام! از یک‌طرف آوردن "کوکلوس کلان‌ها"<sup>۲</sup> و از طرف دیگر فشار روزافزون توابین! روزگار تیره و تاری برای زندانیان به‌وجود آورده بود. هیچ‌یک از آنان، ذره‌ای برای زنده ماندن امید نداشتند. کسانی را که کوکلوس کلان‌ها لو می‌دادند، می‌بردند و تقریباً بازگشتی در کار نبود. افراد زیادی را نام می‌بردند که از این افراد بعد از دستگیری، هیچ‌گونه مدرکی نداشتند. خودشان نیز در بازجویی‌ها مقاومت کرده و اطلاعات نداده بودند، اما توسط کوکلوس کلان‌ها شناسایی و دوباره زیربازجویی رفته بودند. بسیاری از آن‌ها در زیر شکنجه کشتند و یا بعدها اعدام شدند.

توابین جو اتاق‌ها را تبدیل به مسجد کرده بودند. هرشب برای آن‌ها شب جمعه بود. نماز جماعت راه می‌انداختند، قبل از غذا و بعد از غذا دعا می‌خواندند، شعار می‌دادند، مرثیه می‌خواندند و شب‌ها به بهانه‌های مختلف دعا، از دعای توسل گرفته تا دعای کمیل راه می‌انداختند. در واقع کاتولیک‌تر از پاپ شده بودند. در این جو دیوانه‌کننده و عصبی، که هیچ‌گاه نمی‌توان بدان عادت کرد، به بهانه‌های مختلف برای بچه‌های سرموضع و حتی برای آنان که

دیگر سر موضع نبودند، اما با توابعها همکاری نمی‌کردند، پاپوش درست کرده و به زیرهشت می‌فرستادند تا کتک خورده و برگردند.

هیچ‌کس اجازه نداشت با یک نفر دیگر، در گوشه‌ای نشسته و حرف بزند. خرید و استفاده جمعی، هرگونه کار جمعی ممنوع بود. کوچک‌ترین حرکتی که از این دست مشاهده می‌شد، سیلی از گزارشات جور واجور از طرف توابعین علیه فرد یا افراد، به زیرهشت ارسال می‌شد. بسیاری از این توابعین مستقیماً با بازجوها نیز در تماس بوده و گزارشات را رأساً به آنها می‌دادند. عموماً هم به این نکته تأکید می‌کردند که «سرموضعی‌ها» در حال جذب سمپات و هوادار بوده و یا عضوگیری کرده و تشکیلات می‌زنند. «تشکیلات غذاخوری!»، «تشکیلات خرید از فروشگاه!»، «تشکیلات فلان! و...»

توابعین، حتی به خودی‌هایشان نیز رحم نمی‌کردند و مرتب علیه یکدیگر نیز گزارش رد می‌کردند.

تمام این گزارشات، موضوعات مسخره و پیش‌پا افتاده‌ای بود که هر کس آن را می‌خواند، خنده‌اش می‌گرفت. اما همه این کارها برای خودشیرینی و در یوزگی و کاسه‌لیسی هرچه بیشتر توابعین بود. بسیاری از افراد با همین گزارشات به زیر شکنجه رفته و یا اعدام شده بودند.

زندانی در تمامی لحظات زیر کنترل بوده و مورد آزار و شکنجه قرار می‌گرفته است. این جور در مورد بسیاری از افراد، که دارای انگیزه ضعیفی بودند، اثر گذاشته و آنها را نیز به منجلاب می‌کشاند.

در قزل حصار نیز این بساط با شدت بیشتری حاکم بود. در آنجا کار به جایی رسیده بود که حاج داود رحمانی، به همراه توابعین و دارودسته‌اش حکومت مطلقه‌ای به‌راه انداخته بود.

حاج داوود یک تاجر آهن‌لات بود. از آن جایی که در جنایت و کشتار، استعداد درخشانی داشت به ریاست زندان قزل حصار ارتقاء پیدا می‌کند. او که دست چپ و راست خود را از هم تشخیص نمی‌داد، در مدت کوتاهی آن‌چنان از توابعین بیاد گرفت که در مقام لاجوردی در قزل حصار نشسته و از زندانیان مصاحبه می‌گرفت. این موضوع را خودش بارها و بارها تکرار کرده بود که: «من



چه می دانستم، کمونیست، سوسیالیست، اپورتونیست، چی چی ایست و چی چی ایست، چیه، همین شما ها بودید که این ها را به من یاد دادید!

نقش آموزگار زبردست و نوانا را، توابین کاسه لیس ایفاء کرده بودند. وقتی حاج داود به بهانه های مختلف بچه ها را از بند و یا سلول هایشان خارج می کرد، توابین را به سرشان می ریخت و آن ها نیز بچه ها را آن قدر کتک می زدند تا خودشان خسته می شدند.

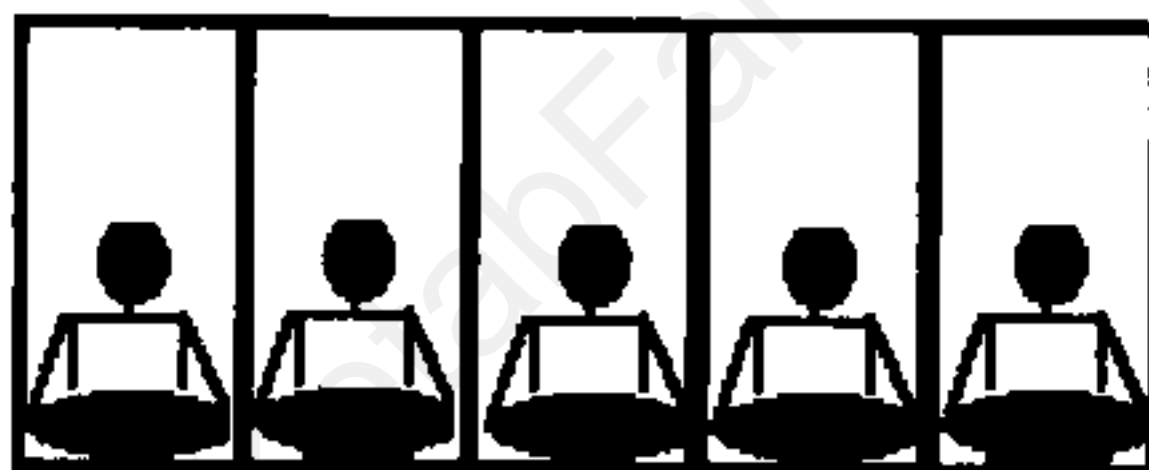
یکی از بچه های آن دوره (که بعدها در جریان اعدام های ۶۷ اعدام شد) تعریف می کرد که یکبار پاسداران و توابین به داخل بند ما ریخته و آن قدر ما را با کابل و دسته بیل و چوب چار تراش زدند که وقتی رفتند، همه ما به یک طرف افتاده بودیم. بعد از این که بند را جمع و جور کردیم، علاوه بر دست ها و پاها و سرهای ورم کرده و شکسته، یک مشت!!! دندان جمع کردیم که در طی این کتک کاری ها شکسته بودند.

عموم زندانیان سر موضع را، در اتاق های دربسته می انداختند. سلول های پر از دهامی که زندگی را برای تک تک زندانیان وحشتناک ساخته بود، در دوره های در داخل سلول هایی به اندازه سلول های انفرادی اوین ۴۰ الی ۴۵ زندگی می کردند. در این سلول ها تخت های چند طبقه ای قرار داشت که روی هر یک از آنان ۶ الی ۸ نفر می نشستند. زندانیان مجبور بودند که ساعت های مدیدی را در یک حالت سپری کنند. در همین حال توابین جلوی میله های آهنی کشیک داده و منتظر شکار بودند تا به فردی یا افرادی گیر داده و به زیر هشت ببرند. این اتاق ها به قفس معروف بود و بچه های آن دوره به خوبی با آن آشنا هستند. برای مثال، وقتی از فردی نام می بردند و پادش را زنده می کردند، می گفتند که در دوران قفس با ما بود. به خاطر تراکم زیاد، فقط موقع رفتن به دست شویی راحت بودند و در دیگر موارد پیوسته در یک حالت قرار داشتند. در نتیجه لحظه شماری می کردند تا موقع دست شویی فرا برسد.

اتاق های بزرگ تری که به تدریج این افراد را به آن منتقل کردند، دست کمی از این سلول ها نداشت، اما کمی جایش بیشتر بود. زندانی می توانست در حالت دراز کش بخوابد. این خودش نعمتی بود.

بساط مصاحبه‌ها در آنجا نیز بدتر از اوین پهن بود. طی این مصاحبه‌ها بعضی از افراد بریده چه به دلخواه و چه تحت فشار شکننده و سنگین، مطالبی را از زندگی شخصی و خانوادگی خویش بیان می‌کردند. انسان از شنیدن آن‌ها شرم می‌کند. این سخنان تیشه‌ای بر مغز زندانیان بود و با اعصاب آنان بازی می‌کرد.

در دوره‌ای، حاج داود بندی به نام "قیامت" راه انداخته بود. این بند مخصوص تنبیهی‌ها اعم از دختران و پسران بود. او سالن روبه‌روی بهداری واحد یک و سه را به "قیامت" تبدیل کرده و تنبیهی‌ها را به آنجا برد. درون قیامت، تخته‌هایی را به شکل پاراوان‌های بیمارستان گذاشته بود. دو طرف سالن این تخته‌ها قرار داشت که در بین آن‌ها زندانی به‌طور انفرادی و رو به دیوار می‌نشست. تقریباً پاتوجه به تعریف‌هایی که بچه‌ها کردند، ترکیبش به شکل پایین بود:



عرض نخت‌های "قیامت" تقریباً به اندازه عرض بدن زندانی بود

این افراد باید در تمام مدت شبانه‌روز به یک حالت رو به دیوار می‌نشستند و حق هیچ‌گونه کاری را نداشتند. غذا را سرجایشان می‌خوردند و حق هیچ‌گونه حرکت اضافه را نداشتند. چون در حالت چمباتمه می‌نشستند، خیلی سریع خسته شده و به پهلوها متمایل می‌شدند. اکثراً به این حالت دچار شده و به تخته‌ها برمی‌خوردند. با خوردن آن‌ها به تخته، می‌افتادند و آن وقت بود که سراغشان می‌آمدند و آن‌ها را کتک می‌زدند.

وقت دست‌شویی و شستن ظرف، کمتر از ۳ دقیقه بود که می‌بایست سریعاً کارهایشان را انجام داده و برمی‌گشتند. به‌دفعات، افراد را قبل از این که خودشان

را بشورند و کارشان تمام سود، به بیرون کشیده و به سرجایش می‌نشانند. در تمام مدت شبانه روز نواسن به نوبت نگهبانی می‌دادند و وظیفه‌شان را به خوبی و دقیق انجام می‌دادند. در تمام ساعات، بلندگوی قیامت با صدای بلند مرتبه، دعا و مصاحبه توابین و سخنرانی پخش می‌کرد.

در مدتی که این وضع ادامه داشت بسیاری از افراد بریده، تعدادی نیز به بیمارستان روانه شده بودند (از شدت فشار و کتک‌ها) و تعدادی نیز دیوانه شده بودند. در انتها تعدادی از زندانیان این وضع را تحمل کردند. با برکناری لاجوردی و حاج داود در سال ۱۳۶۳ افراد باقی‌مانده از قیامت خارج می‌شوند.

از شیوه‌های دیگر مثل تابوت و یا انداختن در اتاق‌های کوچک، نیز استفاده می‌کردند. تابوت همان طوری که از اسمش پیداست، دقیقاً شکل تابوت بود و افراد تنبیهی را درون آن می‌خوابانند و زندانی را مدت‌ها به همان حالت نگاه می‌داشتند. روی این تابوت تنها یک سوراخ به اندازه پنج ریالی تعبیه کرده بودند که فرد بتواند نفس بکشد. از شیوه‌های وحشیانه دیگر این بود که افراد تنبیهی را به مدت چند روز سرپا نگاه می‌داشتند. این کار در اوین هم متداول بود. در تمام این مدت، توابین مأمور بودند تا زندانیان ننشینند و یا اگر افتادند با مشت و لگد دوباره آن‌ها را بلند کنند. در این حالت، که یک شکنجه فرسایشی و بسیار دردآور است، خون در پاها، از زانو به پایین جمع شده و پا ورم می‌کند. زندانی در تمام مدت این تنبیه، حتی در همان حالت ایستاده، نیز حق خوابیدن نداشت.

گزارشاتی که از وضعیت وحشتناک زندان قزل‌حصار به بیرون و حتی به بعضی از سران رژیم از جمله منتظری رسیده بود، چنان بازتابی داشت که مسئولین زندان‌ها برای بازرسی به آنجا رفته و بعد از بازدید آن‌ها قدری از فشارها تقلیل پیدا کرده بود. از اوائل ۶۵، قزل‌حصار را از زندانی خالی کرده و به گوهردشت و اوین منتقل می‌سازند. در این دو زندان نیز وضع جالبی حاکم نبود.

خاطره‌ای را بچه‌ها از قزل‌حصار تعریف می‌کردند که شنیدنی است. در سال ۱۳۶۱ یا ۱۳۶۲، موسوی اردبیلی برای بازدید به داخل زندان قزل‌حصار آمده و بعد از بازدید زندانیان را در یک‌جا جمع کرده بود و در طی سخنرانی‌اش

می‌گوید: من تمام زندان را بازدید کردم و به نظرم بسیار خوب است، بسیار عالی است و حقا پرسنل اینجا برایتان زحمت می‌کشند... در مورد غذا هم، من غذایتان را خوردم خیلی خوب بود، برنج را خوردم، عالی بود. نان‌ش را خوردم حقا خوب بود. آب‌ش را خوردم انصافاً خیلی خوب بود... دیگه چه می‌گویند؟! در بیرون می‌گویند که در زندان‌های ما، شما را می‌زنند، می‌گیرند، می‌کشند، بیایند ببینند...

بچه‌ها نیز بعد از آن، از او تقلید کرده و برای خنده می‌گفتند: نان‌ش را خوردم، انصافاً خوب بود! آب‌ش را خوردم، حقا خوب بود! و...

از بچه‌های گوهردشت در سال‌های ۶۲ تا ۶۴ تعداد بسیاری بودند که از ۶ ماه تا ۳۷ ماه در انفرادی بسر بردند. بسیاری از آنان بعدها دچار افسردگی و ناراحتی‌های روحی شده بودند، و یا به بیماری‌های جسمانی مختلفی از قبیل زخم معده، زخم اثنی‌عشر و ناراحتی‌های عضلانی و غیره. زخم‌هایی به‌جامانده از گذران دوره‌های طولانی در انفرادی.

هریک از آنان کوهی از خاطرات تلخ را به دوش می‌کشیدند و می‌کشند، که هر انسانی را سخت متأثر می‌کند. گفتم می‌کشیدند چرا که بسیاری از آنان در تابستان ۶۷ اعدام شدند.

افرادی که در قزل و گوهر بودند، دوره حکمشان را می‌گذرانند و یا این‌که اطلاع ثانوی و ملی‌کش بودند. با تمام فشارها و شکنجه‌هایی که لاجوردی، حاج داود و تمام شکنجه‌گران در اوین قزل و گوهردشت بر زندانیان روا داشتند، از زمانی که من پا به درون زندان نهادم، با صدها تن از آنان برخورد کردم که چون کوه استوار بودند و خللی در افکار و اراده‌شان ایجاد نشده بود. سرزنده و شاداب بودند و خم به ابرو نمی‌آوردند. تعریف‌هایی که تک‌تک آنان از شرایط سال ۶۰، ۶۱ لاجوردی و حاج داود می‌کردند، سنگ را متأثر می‌کرد. تمام لحظات یک زندانی را با برنامه‌های مختلف شکنجه روانی گرفته تا شکنجه جسمی پر کرده بودند و دائماً آن‌ها را تحت فشار قرار می‌دادند.

بعدها توابعین را از درون غیر توابعین جمع کرده و هر یک را در بندهای جداگانه نگهداری می‌کردند. ناگفته نماند که بسیاری از توابعین، به‌رغم خدمات زیادی که در جهت سرکوب زندانیان، برای رژیم انجام داده بودند، نیز اعدام

شدند. آن‌ها به این اعمال شنیع دست می‌زدند تا این‌که شامل رحمت امام‌شان واقع شوند. غافل از این‌که رژیم درنده‌تر از آن بود که حتی به آن‌ها نیز رحم کند. امثال روحانی بسیار بودند که وقتی می‌خواستند او را برای اعدام ببرند، با نابوری به دست و پای زندانبانان افتاده و التماس می‌کرد تا او را نکشند.

احمد عطااللهی‌ها، عطانوریان‌ها، روحانی‌ها و... سران توابین بودند که از تجاربشان برای برنامه‌ریزی‌های پیچیده سرکوب انقلابیون استفاده می‌کردند. آن‌ها در بازجویی‌های گسترده شرکت می‌کردند. دستگیری و ضربه به سازمان‌های مختلف را برنامه‌ریزی می‌کردند. حتی گفته می‌شد، طرح مالک و مستأجر را برای تنگ کردن عرصه بر تشکیلات‌های سیاسی و افراد تحت تعقیب، وحید سریع‌الکلم و توابین دیگر ریخته بودند.<sup>۲</sup>

در واقع شیوه‌هایی را برای به حرف درآوردن و فشار بر روی زندانیان و حتی دستگیری افراد ابداع کرده بودند که به مغز علیل هیچ‌یک از بازجوها خطور نمی‌کرد.

در بسیاری از موارد، این خائنین مستقیماً در بازجویی هم تشکیلاتی‌هایشان نقش داشتند. آن‌ها از روابط درون تشکیلاتی‌شان اطلاع داشتند و ضرباتی می‌زدند که بازجوها نمی‌توانستند به تنهایی چنین موفقیت‌هایی دستیابند.

سعی کردم در حد اطلاعات و شنیده‌های خود مطالبی را از سال‌های ۶۰ تا ۶۴ بیان کنم. امیدوارم، هریک از آنانی که در آن شرایط بودند، لب به سخن بکشایند و حقایق تلخ آن سال‌ها را برای همگان برملا سازند. لازمه انتقال دقیق آن شرایط حضور مستقیم در این وقایع تلخ است.

در همان دوران نیز، باتوجه به تمامی فشارهایی که از طرف توابین و پاسداران اعمال می‌شد، بچه‌ها سعی می‌کردند روحیه خودشان را حفظ کرده و محیط قابل‌تحملی برای خودشان به‌وجود بیسازند. در نتیجه در کوچک‌ترین فرصت ممکن شوخی می‌کردند، روی سروکول همدیگر می‌پريدند و یا کشتی می‌گرفتند. اما به محض این‌که تواب‌ها سرو کله‌اشان پیدا می‌شد، حالت عادی به خودشان می‌گرفتند. در قزل حصار نیز هیچ‌کس حق نداشت با فردی دیگر رابطه‌ای شخصی داشته و یا به‌طور دسته‌جمعی غذا خورده و یا از فروشگاه

جنس خریده و دسته‌جمعی استفاده کنند. اما بچه‌ها به‌هیچ‌وجه به این قوانین واقعی نگذاشته و با شگردهای مختلف این کار را انجام می‌دادند. بارها و بارها بر سر زندگی جمعی (کمونی) برایشان گزارش رد شده و آن‌ها را به زیر هشت برده و زده بودند، اما بازهم کوتاه نمی‌آمدند.

یکی از بچه‌های قزل، با توجه به سن کمش در آن دوران، و نیز هیکل کوچک و جمع‌وجورش، خیلی شلوغ بود. یکی از روزها، فروشگاه انار آورده و بچه‌ها برای کل اتاق انار خریده بودند. این رفیق در آن روز جزء کارگری اتاق بود. تعدادی از انارها را جلوی خود گذاشته و دانه‌هایش را جدا کرده تا داخل یک سطل بریزد و بین بچه‌ها تقسیم کند. کارش تقریباً در حال اتمام بود که یکی از توابین سر رسید و موضوع را سریعاً به حاج داود گزارش می‌کند. حاج داود نیز فوراً با چند تن از تواب‌ها وارد بند شده و به اتاق آن‌ها می‌آید و می‌گوید: «این انارهای دان‌کرده مال کیست؟» او هم در جواب می‌گوید: «مال من!» حاج داود تعجب می‌کند و حرفی نیز برای گفتن نداشت. اما می‌گوید: «حالا که مال توست همین الان همه را باید بخوری!»

او شروع به خوردن انارهای داخل سطل کرد. حدود سه چهارم سطل، پر از انار دان‌کرده بود و او هم علی‌رغم چشم‌غره! بچه‌ها، با اشتهای کامل تمام انارها را می‌خورد و آب ته آن را نیز سر می‌کشد.

حاج داود که از تعجب شاخ‌درآورده بود، خنده‌ای کرد و نتوانست بهانه‌ای برای کتک‌زدن او بیابد و از اتاق خارج شد. اما به محض بیرون رفتن آن‌ها، اتاق شلوغ شده و بچه‌ها نیز با تعجب شروع به خندیدن کرده و هم‌چنین بر سرش ریخته و تا می‌توانستند او را تنبیه کردند. به شوخی می‌گفتند: «بعد از مدت‌ها رنگ انار را دیدیم، آن‌هم نصیب تو شد!»

عیناً شبیه همین موضوع نیز به‌طور اتفاقی برای همین رفیق در مورد یک سطل سالاد پیش‌آمده بود که مثل دفعه قبل، مجبور می‌شود تا آخر آن را بخورد.

## عمومی شدن سالن سه

در اواخر ماه رمضان ۶۵ (فصل تابستان) بود که در اتاق‌ها باز و سالن ۳ عمومی شد. روزی بیاد ماندنی بود. همه کسانی که در آنجا بودند و باقی ماندند، هرگز فراموششان نخواهد شد. در غروب، تعدادی از بچه‌های سالن ۵ را به سالن ۳ آورده و به درون اتاق‌های مختلف تقسیم کردند. تعداد زیادی از آن‌ها، هواداران مجاهدین بودند.

سالن ۵ را تخلیه کرده و بچه‌های سرموضع را به سالن ۳ آورده و بقیه را که مخلوطی بودند از توابین و دیگران، به سالن ۶ بردند. بعداً به جای آن‌ها در سالن ۵ عده‌ای از بچه‌های قزل‌حصار که همگی سرموضع بودند، را آوردند.

همان شب نیز سالن عمومی شد. شور و حالی وصف‌ناپذیر بر بند حاکم شده بود. تمام بچه‌ها یکدیگر را در آغوش می‌گرفتند و می‌بوسیدند. بسیاری از آنان رفقای قدیمی و دوستان و آشنایان خود را باز می‌یافتند. دست در گردن یکدیگر سخت همدیگر را در آغوش می‌کشیدند. خیلی‌هایشان از بیرون همدیگر را می‌شناختند و در اینجا همدیگر را دوباره یافته بودند. دیگر آن مخفی‌کاری‌ها و پیغام رساندن‌های محرمانه بین اتاق‌ها، به پایان رسیده بود. اکنون، حتی برای چند لحظه، همگی دور هم بودیم و این که سالن عمومی شده و می‌توانیم به راحتی یکدیگر را دیده و صحبت کنیم، لذت می‌بردیم.

سالن سه دارای ترکیب جالب توجهی بود. هیچ‌یک از سالن‌های دیگر اوین (سالن‌های مردان) و حتی کم‌وبیش گوهردشت نیز، چنین ترکیبی را نداشت. از تمامی گروه‌های سیاسی در آن حضور داشتند. هیچ توایی در داخل سالن نبود. بچه‌ها ترکیبی بودند از دستگیری‌های ۵۹، دستگیری‌های ۶۰ به بعد (به قبل از ۳۰ خرداد و بعد از آن معروف بودند) و دستگیری‌های گسترده سال ۶۴. یعنی از قدیمی‌ها و جدیدی‌ها.

نکته دیگر این که، اکثر کادرها و اعضاء رده بالای بعضی از جریانات سیاسی که عموماً بعد از ۶۳ دستگیر شده بودند، در سالن ۳ حضور داشتند. از کادرهای حزب کمونیست، از کادرهای رزمندگان مثل رضا قریشی و حمید ... از کادرهای مجاهدین نظیر جعفر اردکائی، از کادرهای اتحادیه به نام‌های منصور

فریشتی و خلیل مردانی، از کادربانی موسوم به جناح فدایی - ۱۶ آذر، حسین صدرائی (معروف به حسین اقدامی)، علی صدرائی، هبت الله معینی، کامبیز گل‌چوبیان، شرف‌الدین، از کادربانی فدایی محمود محمودی، کریم حاجی محمدی، قدرت الله ارجمندی، مسعود صدیق و تعدادی از اعضا و فعالین راه‌کارگر نظیر جعفر و صادق ریاحی، مصطفی فرهادی، تعدادی از کادرها و فعالین پیکار همچون حمید حیدری و نیز تعدادی از کادربانی اکثریت و حزب توده نظیر داعی، امیر هوشنگ نیک‌آئین، زارع و غیره.

تمامی این افرادی که نام برده شد، افراد زیر حکم بودند. بسیاری از آنان به خوبی می‌دانستند که حکمشان اعدام خواهد بود.

ترکیب بند و تا حدودی حضور افراد فعال تشکیلات‌های سیاسی، در مجموع باعث شده بود که جوی سیاسی و پرجنب و جوش در سالن ایجاد شود. گروه‌های مختلف سعی می‌کردند ارتباط نزدیکی در میان خویش ایجاد کرده و حتی مباحثات ایدئولوژیک و غیره را دامن بزنند و نیز افراد خویش را تحت آموزش سیاسی ایدئولوژیک قرار دهند. تا جایی که مجاهدین تا آنجا پیش رفتند که دست به ایجاد تشکیلات زدند. این کار آن‌ها در دوره‌های مختلف سابقه داشته است اما هر بار، وجود توأب در درونشان، باعث می‌شد که سریعاً لو رفته و عده زیادی نیز بدین ترتیب به دم تیغ سپرده می‌شدند. بعد از شور و حال چند روز اولیه، آرام‌آرام، وضعیت سالن روال عادی پیدا کرد. بلافاصله مسئولین اتاق‌ها به عنوان نماینده هر اتاق، دور هم جمع شده و به کارهای سالن سرسامان دادند. کارهایی از قبیل نظافت سالن، مسائل صنفی و خریدها از فروشگاه، ساعات خواب و بیداری و هواخوری و دیگر امور بند.

مسئولین اتاق‌ها طی نشست‌هایی که در اتاق‌هایشان برگزار می‌کردند، نظرات افراد را جمع‌آوری کرده و به عنوان پیشنهادات مشخص به جلسه مسئولین اتاق‌ها، ارائه می‌کردند و آنگاه نظرات جمع‌بندی شده، در چارچوب پیشنهادات مشخص، در درون اتاق‌ها به رأی گذاشته می‌شد که در صورت تصویب به اجرا در می‌آمد. این سیستم بعدها تکمیل و تکمیل‌تر شده که تقریباً به‌عنوان یک اساسنامه سالن تبدیل شده بود.



از همان ابتدا، برخوردهایی بر سر مسئولیت بند و هواخوری و غیره با بیرون ایجاد شد. زیر هشت می گفت که مسئول بند را ما خودمان انتخاب می کنیم. اما افراد سالن یک صدا بر این پافشاری می کردند که مسئولیت بند را باید خودمان انتخاب کنیم. بلافاصله فردی را انتخاب کرده و مسئول برخورد با زیر هشت قرار دادیم. علی رغم این که در ماه های اول زیر هشت نمی پذیرفت و درگیری های زیادی نیز پدید آمد که طی آن در کار فروشگاه، هواخوری، آب گرم، روزنامه و غیره و غیره، به قصد اذیت و آزار، خلل ایجاد می کردند، اما بعداً مجبور شدند که مسئول انتخابی را به رسمیت بشناسند.

نظرات در مورد مسائل بند ابتدا در درون اتاق ها مورد بحث و بررسی قرار می گرفت. بعدها که حرکت ها و مبارزات جمعی بند آغاز شد، این نظرات در قالب دیدگاه گروه های سیاسی متشکله بند ارائه می شد. افراد هم نظر در مورد آن به نظر واحدی دست می یافتند و سپس آن را در درون اتاق ها به بحث می گذاشتند. در مواردی نیز گروه های مختلف اتحاد عمل هایی نیز برای پیش برد نظراتشان ایجاد می کردند. در نهایت نظری که بیشترین رأی را به خود اختصاص می داد، افراد بند موظف به اجرای آن بودند. در مورد این مسئله نیز آزادی کامل وجود داشت تا فردی یا افرادی که با هیچ کدامشان موافقت نکرده و نمی خواهد در چارچوب بند حرکت کند، به دل خواه خودش دست به عمل بزند. این اصل جزء اصول اساسنامه بند بود. اما اکثریت قریب به اتفاق افراد سالن در چارچوب کلی سالن حرکت می کردند. این نکته حائز اهمیت بود چرا که بعدها این حرکت های صنفی، به نوعی به حرکت های سیاسی بدل شده بود.

<sup>۱</sup> قسمت نخست یاد ایام<sup>۱</sup> در شماره یک گفتگوهای زبدان منتشر شده است.

<sup>۲</sup> اشاره به سخنان مارکس و انگلس در ایدئولوژی آلمانی.

<sup>۳</sup> کوکلس کلان: بازجوهای رژیم، تواین را برای شناسایی مبارزین به تمام بندها و سلول ها می بردند. برای شناخته نشدن تواین، چهره خائنین را با کیسه های پارچه ای می پوشاندند. فقط جای چشمان و بینی در این کیسه ها باز بود. به دلیل تشابه تواین به کوکلس کلان های آمریکا، زندانیان سیاسی این نام را برای آن ها انتخاب کردند.

<sup>۴</sup> این طرح برنامه ریزی ای بود که طی آن هر کس باید در هر خانه ای که سکونت داشت خود را معرفی کرده یا بدین ترتیب خانه های تیمی شناسایی شود. بخش دیگر این طرح برای کنترل کلیه نقل و انقالات در تهران بود. برطبق آن، می بایست سپاه از تمام جابجائی ها در سطح شهر اطلاع داشته باشد.

## آبونمان شوید!

تداوم انتشار "گفتگوهای زندان" بدون یاری خوانندگان آن ممکن نیست. برای برنامه‌ریزی مناسب‌تر و توزیع به موقع این فصل‌نامه، آنرا **آبونمان شوید!**

شرایط و فرم آبونمان در همین شماره چاپ شده است.

## فرم اشتراک

نام.....

نشانی.....

.....

.....

شماره تلفن.....

۴ شماره - ۴۰ مارک

۸ شماره - ۸۰ مارک

شروع اشتراک از شماره: .....

لطفاً بهای اشتراک را به شماره حساب:

Sparkasse Leipzig

BLZ 860 555 92

Konto: 1800962521

واریز کرده و کپی فیش آنرا به همراه این فرم به آدرس نشریه

ارسال کنید.

Dialog

Postamt 1

Post lagernd

04109 Leipzig

# فرم نظرخواهی

گفتگوهای زندان در انتظار نظرات و پیشنهادات شماست. این فرم را پر کرده و به آدرس ما ارسال کنید:

گفتگوهای زندان در این دو شماره از نظر شما چگونه بود؟

<input type="checkbox"/> عالی	<input type="checkbox"/> خوب	<input type="checkbox"/> متوسط	<input type="checkbox"/> بد	<input type="checkbox"/> مقالات
<input type="checkbox"/> عالی	<input type="checkbox"/> خوب	<input type="checkbox"/> متوسط	<input type="checkbox"/> بد	<input type="checkbox"/> فاطیم
<input type="checkbox"/> عالی	<input type="checkbox"/> خوب	<input type="checkbox"/> متوسط	<input type="checkbox"/> بد	<input type="checkbox"/> زندان در چرخه مبارزه طباقی
<input type="checkbox"/> عالی	<input type="checkbox"/> خوب	<input type="checkbox"/> متوسط	<input type="checkbox"/> بد	<input type="checkbox"/> یگانگی در سرکوب، جندگانی..
<input type="checkbox"/> عالی	<input type="checkbox"/> خوب	<input type="checkbox"/> متوسط	<input type="checkbox"/> بد	<input type="checkbox"/> سازماندهی جنبش امروز
<input type="checkbox"/> عالی	<input type="checkbox"/> خوب	<input type="checkbox"/> متوسط	<input type="checkbox"/> بد	<input type="checkbox"/> گزارش زندانبار سیاسی بر
<input type="checkbox"/> عالی	<input type="checkbox"/> خوب	<input type="checkbox"/> متوسط	<input type="checkbox"/> بد	<input type="checkbox"/> یادها و یادداشتها
<input type="checkbox"/> عالی	<input type="checkbox"/> خوب	<input type="checkbox"/> متوسط	<input type="checkbox"/> بد	<input type="checkbox"/> دومین بار
<input type="checkbox"/> عالی	<input type="checkbox"/> خوب	<input type="checkbox"/> متوسط	<input type="checkbox"/> بد	<input type="checkbox"/> لحظه موعود
<input type="checkbox"/> عالی	<input type="checkbox"/> خوب	<input type="checkbox"/> متوسط	<input type="checkbox"/> بد	<input type="checkbox"/> یاد ایام (بخش اول)
<input type="checkbox"/> عالی	<input type="checkbox"/> خوب	<input type="checkbox"/> متوسط	<input type="checkbox"/> بد	<input type="checkbox"/> چند قطعه
<input type="checkbox"/> عالی	<input type="checkbox"/> خوب	<input type="checkbox"/> متوسط	<input type="checkbox"/> بد	<input type="checkbox"/> فرار
<input type="checkbox"/> عالی	<input type="checkbox"/> خوب	<input type="checkbox"/> متوسط	<input type="checkbox"/> بد	<input type="checkbox"/> یاد ایام (بخش دوم)
<input type="checkbox"/> عالی	<input type="checkbox"/> خوب	<input type="checkbox"/> متوسط	<input type="checkbox"/> بد	<input type="checkbox"/> سخنرانی
<input type="checkbox"/> عالی	<input type="checkbox"/> خوب	<input type="checkbox"/> متوسط	<input type="checkbox"/> بد	<input type="checkbox"/> شکنجه را بیانی نیست
<input type="checkbox"/> عالی	<input type="checkbox"/> خوب	<input type="checkbox"/> متوسط	<input type="checkbox"/> بد	<input type="checkbox"/> چرا دستگیری؟
<input type="checkbox"/> عالی	<input type="checkbox"/> خوب	<input type="checkbox"/> متوسط	<input type="checkbox"/> بد	<input type="checkbox"/> در ج.ا. همه ضربک حرم هستند
<input type="checkbox"/> عالی	<input type="checkbox"/> خوب	<input type="checkbox"/> متوسط	<input type="checkbox"/> بد	<input type="checkbox"/> پیش لرزه‌ها
<input type="checkbox"/> عالی	<input type="checkbox"/> خوب	<input type="checkbox"/> متوسط	<input type="checkbox"/> بد	<input type="checkbox"/> تاریخچه و اسناد
<input type="checkbox"/> عالی	<input type="checkbox"/> خوب	<input type="checkbox"/> متوسط	<input type="checkbox"/> بد	<input type="checkbox"/> زندان شاهنشاهی
<input type="checkbox"/> عالی	<input type="checkbox"/> خوب	<input type="checkbox"/> متوسط	<input type="checkbox"/> بد	<input type="checkbox"/> اخبار (شماره اول)
<input type="checkbox"/> عالی	<input type="checkbox"/> خوب	<input type="checkbox"/> متوسط	<input type="checkbox"/> بد	<input type="checkbox"/> نامه‌ها (شماره اول)
<input type="checkbox"/> عالی	<input type="checkbox"/> خوب	<input type="checkbox"/> متوسط	<input type="checkbox"/> بد	<input type="checkbox"/> نامه‌ها (شماره دوم)
<input type="checkbox"/> عالی	<input type="checkbox"/> خوب	<input type="checkbox"/> متوسط	<input type="checkbox"/> بد	<input type="checkbox"/> طرح و عکس (شماره اول)
<input type="checkbox"/> عالی	<input type="checkbox"/> خوب	<input type="checkbox"/> متوسط	<input type="checkbox"/> بد	<input type="checkbox"/> طرح و عکس (شماره دوم)
<input type="checkbox"/> عالی	<input type="checkbox"/> خوب	<input type="checkbox"/> متوسط	<input type="checkbox"/> بد	<input type="checkbox"/> صفحات ویژه (شماره دوم)

پیشنهاد: .....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

# کتاب‌ها

و

## نشریات رسیده

### و هنوز قصه بر یاد است

نشر نقطه کتابی از حسن درویش با نام "و هنوز قصه بر یاد است" را در سال ۱۳۷۶ (۱۹۹۸) با تیراژ ۲۰۰۰ نسخه منتشر کرده است. مقدمه‌ای از ناصر مهاجر در ابتدای کتاب، نویسنده و ویژگی‌های خاص این کتاب را به خوبی به خواننده می‌شناساند. حسن درویش در پاییز ۱۳۶۰ در مشهد دستگیر شده و تا پاییز ۱۳۶۲ در زندان‌های کمیته مرکزی و کیل‌آباد این شهر به سر برده است. کتاب گزارشی از وضعیت زندان‌های سیاسی یکی از مهم‌ترین شهرهای ایران، مشهد است. نویسنده تلاش کرده است تا با بینشی انسان‌دوستانه، برداشتی منصفانه و بیانی شیرین گزارشی همه‌جانبه و موشکافانه از هزارتوی زندان مشهد بدست دهد. ویژگی



متمایز کتاب در مقایسه با دیگر گزارش‌هایی که از زندان‌های جمهوری اسلامی منتشر شده، در اینست که نویسنده با گریزهایی به خاطرات کودکی و پس از زندان خویش، منطق کردار، رفتار و کنش و واکنش‌هایش در دوران زندان و تأثیرات زندان بر رفتارهای پس از آن را بر خواننده آشکار می‌سازد.

آدرس برای تهیه کتاب:

Noghteh Books

P.O. Box 8181

Berkeley, CA 94707-8181 USA

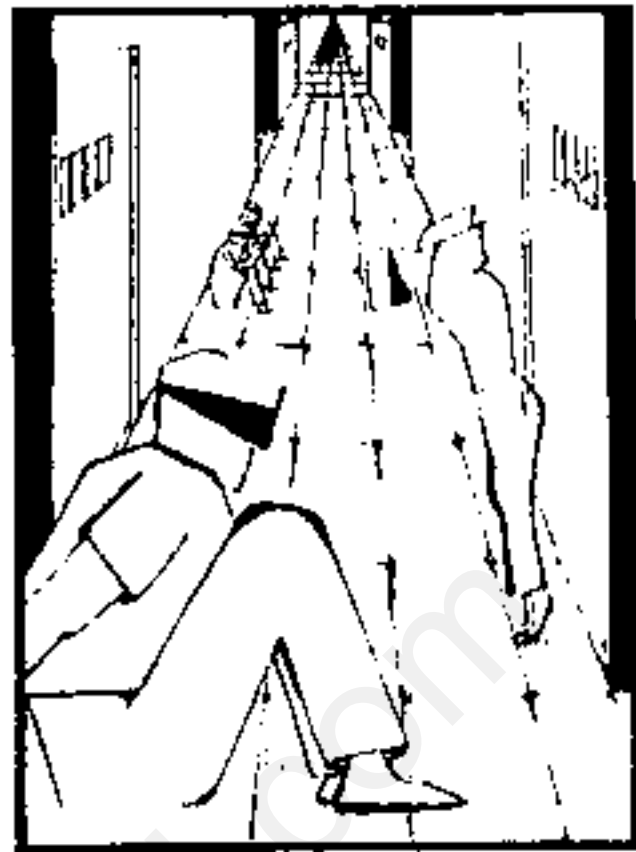
نشانی در اروپا:

Noghteh

B.P. 157

94004 Creteil Cedex France

## درها و دیوارها



جانلورانس اروین دران اوبس

### درها و دیوارها

جلد اول 'درها و دیوارها' از حمید آزادی به وسیله انتشارات کانون در تابستان ۱۹۹۷ در ۱۰۰۰ نسخه منتشر شده است. نویسنده کتاب، وقایع و خاطرات خویش در زندان اوین را، که در این جلد به سال‌های ۶۰ و ۶۱ اختصاص دارند، هم‌چون آلبوم عکس در معرض دید قرار می‌دهد. او تلاش کرده است تا صرف‌نظر از دیدگاه‌های متفاوت و گاه متعارض، سال‌های زندان، موقعیت آن و افرادی که آن شرایط را رقم زده‌اند (از زندانی تا زندانبان) به خواننده معرفی کند. نویسنده با نگاشتن وقایع این

سال‌ها موفق شده است تا خواننده را با شرایط، قشرهای گوناگون زندانیان و موقعیت داخلی زندان آشنا سازد. نویسنده با این کار یادمانی از بسیاری از انسان‌هایی که در آن سال‌ها جان باختند، برجای می‌گذارد.

آدرس برای تهیه کتاب:

صندوق پستی ۳۹۵۳

سیاتل - واشینگتن ۳۹۵۳-

۹۸۱۲۴

آمریکا (انتشارات کانون)

### چه‌گوارا: اقتصاد و سیاست

#### به‌هنگام گذار به سوسیالیسم

انتشارات سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران (کمیته خارج) ترجمه‌ای از کتاب نویسنده کوبایی کارلوس تابلادا با نام 'چه‌گوارا: اقتصاد و سیاست به‌هنگام گذار به سوسیالیسم' منتشر ساخته است. مقدمه‌ای از فیدل کاسترو با عنوان 'اندیشه‌های 'چه' مطلقاً و کاملاً' امروزی‌اند. آغازگر کتاب است. کارلوس تابلادا در ۲ بخش و ۹ فصل به تفسیر نظریات چه‌گوارا درباره اقتصاد سوسیالیستی می‌پردازد. بخش نخست درباره

اتحاد جماهیر شوروی و اروپای شرقی به جای پیشرفت به سوی سوسیالیسم از آن دور می‌شدند. از اوایل دهه ۷۰، روش‌هایی که اتحاد شوروی به کار گرفته بود در کوبا وسیعاً مورد استفاده قرار گرفت. لیکن انقلابیون، چه در بطن حکومت و چه در حزب کمونیست کوبا، در صدد یافتن وسایلی برآمدند تا با اثرات منفی این روش‌ها، که روز به روز افزون‌تر می‌شد، مقابله کنند. به سال ۱۹۸۶، حزب کمونیست جریانی را به راه انداخت که فرایند تصحیح خط مشی نامیده شد. این جریان پاسخی بود به سرخوردگی و تضعیف روبه افزایش روحیه کارگران بر اثر کاربرد روش‌های فوق در کوبا. این فرایند، که فیدل کاسترو، در نوامبر ۱۹۸۷، آن را "انقلاب در انقلاب" خواند، این اثر را نیز داشت که نظرات را متوجه مطالعه نقش نظری و عملی "چه گوارا" در برپایی سوسیالیسم در کوبا کرد.

آدرس برای تهیه کتاب:

A. C. P. B.P: 54  
75261 Paris Cedex 06-  
FRANCE

کتاب‌ها و نشریات رسیده ۱۰۷



نظام مدیریت اقتصاد در سوسیالیسم، و بخش دوم درباره نظام مدیریت اقتصاد در نخستین مرحله ساختمان سوسیالیسم در کوبا به بحث می‌پردازد.

ناشر فرانسوی کتاب (انتشارات پتفایندر) در معرفی کتاب چنین می‌نویسد: کتاب حاضر جهت‌گیری کاملاً متغایر آرنستو چه گوارا را در اوایل دهه ۶۰، طی نخستین سال‌های انقلاب کوبا، توصیف می‌کند.

در مورد مدل شوروی، تاریخ اکنون قضاوت خود را کرده است:

## کتاب پژوهش کارگری

شماره ۱

تابستان ۹۸

۱۰۰ مقاله در زمینه‌های کار از سوانح در جنبش کارگری

• تاریخچه‌های کارگری  
• تاریخچه ایران

• جنگ داخلی در فرانسه

• تاریخچه اتحادیه‌ها

• تاریخچه‌ای از مبارزات و بحث‌های

پیرامون کنترل و مدیریت کارگری

• تاریخچه

• مبارزه با تروریسم و

• مبارزه با تروریسم و

• مبارزه با تروریسم و

• مبارزات سال‌های ۵۸-۶۵: کارگران ایران

در آینه جنبش‌ها

## کتاب پژوهش کارگری

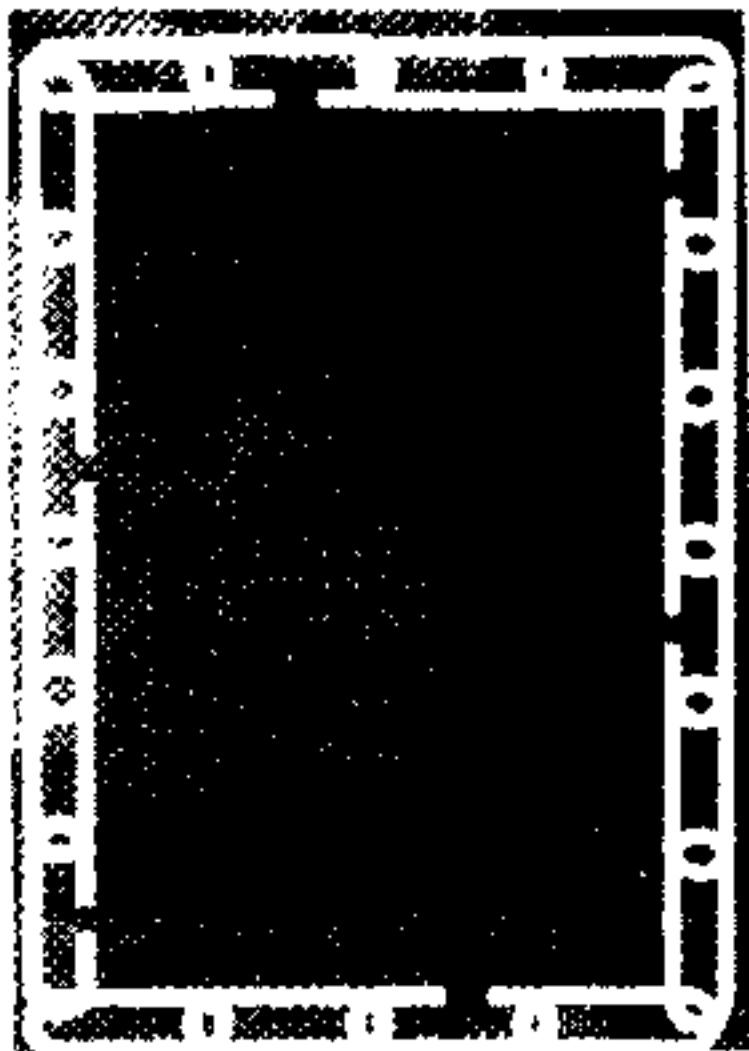
شماره اول کتاب پژوهش کارگری در تابستان ۹۸ منتشر شد. این شماره حاوی مقالاتی درباره اندیشه‌های کارگران، سرمایه در جنبش کارگری، تاریخچه‌ای از مبارزات و بحث‌های پیرامون کنترل و مدیریت کارگری و ترجمه مجددی از بخش سوم "جنگ داخلی در فرانسه" (کارل مارکس) و... می‌باشد. در "سرسخن" کتاب چنین می‌خوانیم:

ما از سال‌ها پیش فکر انتشار چنین نشریه‌ای را در سر داشتیم. اما هر بار که به دقت به آن

می‌اندیشیدیم، بار آن را سنگین و راه را دشوار می‌یافتیم. آن چه به ویژه ما را به فکر فراهم آوردن تریبونی برای پرداختن به مسائل نظری و تاریخی جنبش کارگری می‌انداخت، شکاف عمیق بین فعالیت‌های نظری و عملی فعالین کارگری و چپ در خارج از کشور بود. بی‌شک فعالین کارگری و چپ در برخی از زمینه‌های مبارزه عملی موفقیت‌هایی به دست آورده‌اند... اما در عوض کارنامه فعالیت‌های نظری در مورد مسائل کارگری بسیار ضعیف است. با نگاهی به کمیت و کیفیت آثار تحقیقی و ترجمه‌های منتشر شده در خارج از کشور، می‌توان متوجه چنین وضعی شد.

کمبود پژوهش‌ها و بحث‌های نظری، در عین حال باعث تشدید سردرگمی و دنباله‌روی از حوادث روز می‌شود. تصادفی نیست که در چنین فضایی مسائلی چون اختلاف نظرهای دینی و فقهی سروش با جناح حاکم در جمهوری اسلامی و یا جامعه مدنی یا غیراسلامی چنان نقل و نبات محافل چپ می‌شوند که مشکلات





مثابه یک قدرت مسلط بر جنبش کارگری جهانی، مهم‌ترین عامل سد راه رشد و تکامل مارکسیزم برداشته شده است. با به سرآمدن شب دراز و تیره استالینیزم، فصل تاریخی جدیدی ورق خورده است...

وظیفه سوسیالیست‌های انقلابی است که این اوضاع و احوال جدید را مغتنم شمرده و رهبری مبارزه‌ای را که سرنوشت آتی بشریت را رقم می‌زند به دست گرفته، و بار دیگر پرولتاریا را به سلاح اصلی نبرد علیه سرمایه‌داری تبدیل کنند. در این راه شفافیت نظری در شناخت از نظم موجودی که باید سرنگون شود، از

پایه‌ای به کلی از یاد می‌روند. و این در حالیست که سوال‌های بدون پاسخ فراوانی در برابر جنبش کارگری و چپ ایران قرار دارد.  
آدرس برای تهیه کتاب:

Postlagerkarte  
Nr. 093739 C  
30001 Hannover / Germany

### در دفاع از مارکسیسم

شماره اول "در دفاع از مارکسیسم" ویژه انقلاب اکتبر در زمستان ۱۳۷۶ منتشر شد. این شماره حاوی مقالات و ترجمه‌هایی از م. آگاه، خسرو داور، کریستیان راکفسکی، ایزاک دویچر، ارنست مندل، رندا، هندرد، آنتونیو موسکاتو، انسیم می‌باشد. در "سرخن" هیات تحریریه می‌خوانیم:

سرمایه‌گماکان بر جهان چنگ انداخته و هرچه بر عمرش افزوده شود، آینده بشریت هم با خطر بیشتری مواجه است. سرنگونی آن توسط طبقه کارگر و ایجاد یک جامعه کمونیستی بیش از هر زمان دیگر در دستور روز قرار دارد.

امروزه با فروپاشی استالینیزم، به

سوسیالیسمی که قرار است جایش را بگیرد، و از نحوه رسیدن به آن، در پرتو تجارب مثبت و منفی گذشته، سهم به سزایی دارد. صفحات در دفاع از مارکسیزم در خدمت این اهداف قرار دارند.  
آدرس برای تهیه کتاب:

DDM-IRA, La Breche  
9 Rue de Tunis  
75011 Paris - France

### نشریات رسیده

راه کارگر، ارگان سازمان کارگران انقلابی ایران

توفان، ارگان سیاسی مشترک جهت نذارک کنگره موسس حزب واحد طبقه کارگر

مجاهد، نشریه مجاهدین خلق ایران

کارگر سوسیالیست، نشریه اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی ایران

پیوند، نشریه کانون سیاسی فرهنگی پیوند

### پژواک آرا

پیام فدایی، ارگان جریک‌های فدایی خلق ایران

کار، ارگان سازمان فدائیان (اقلیت)

کار کمونیستی، ارگان اتحاد فدائیان کمونیست

سوسیالیسم، ارگان هسته اقلیت

بولتن سیاسی خبری اتحاد چپ کارگری

### جهان امروز

حقیقت، ارگان اتحادیه کمونیست‌های ایران (سربداران)

کار، ارگان سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران (کمیته خارج)

نبرد خلق، ارگان سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران (بیرو برنامه هویت)

### راه آینده

مردم، ارگان حزب توده ایران

گزارش، شورای دفاع از مبارزات خلق‌های ایران

## نامه‌ها

### 9

## سخنی با شما

فقط در عرصه سرزمین مقدس پدری اسبق در جانزند... هنگامی که سال‌ها پیش در زندان این پدیده گریه تاریخ بشریت یعنی رژیم جمهوری اسلامی در خدمت سرمایه را از نزدیک تجربه می‌کردم، همواره به خود می‌گفتم؛ آیا این همه اتفاقات و جنایات در نوع خود بی‌نظیر، روزی اخبارش به بیرون خواهد رسید؟ همه مسایل یک طرف ولی رنجی که از این مسئله می‌بردم خودش چیز دیگری بود!!!

... تقریباً همه مطالب را خواندم و به‌طور کلی این کوشش را ارج نهادم ولی من با این نشریه در آوردن که در خارج [از کشور] بلایسی شده است، مشکل دارم. بدین جهت که حال از پاره پاره جگر زلیخای سازمان [فدایی] که بگذریم، انواع و اقسام نشریات گروه‌هایی که خود را چپ و کارگری و کمونیست و انقلابی و فدایی نامیده شاهدیم و آن تکرار مکررات است. اقلیت ناساچیزی خواننده جدی که اکثراً عناصر مستقل خارج شده از این طیف را تشکیل می‌دهند، بار خواندن آن را

شماره دو با تعویق بسیار به‌دست شما می‌رسد، از این بابت عذر می‌خواهیم. ترجیح می‌دهیم، به جای توضیحات عدیده بابت مشکلات مالی، فنی، تحریری و... **گفتگوهای زندان**، صفحات محدود این نشریه را به نامه‌های رسیده شما اختصاص بدهیم. در حاشیه اگر توضیحاتی توانستیم بر آن‌ها می‌افزاییم تا شاید به‌روشن شدن نظرات **گفتگوهای زندان** کمکی کرده باشیم. با ما تماس داشته باشید!

فقط در عرصه سرزمین مقدس  
پدری اسبق در جانزند!

آمال، کیل، پ: ... خوشحالم که موفق به انتشار گفتگوهای زندان شدید. امید است که تداومی تکامل یابنده داشته باشد و

بر دوش می‌کشد. ترکیب مطالب به نظرم باید نمایانگر نامی باشد که روی فصل‌نامه گذاشته شده... و امید است که گرفتار شیوه روزنامه‌نگاری موجود نشوید و از دعوای سیاسی - خانوادگی و گروهی تا حد امکان پرهیز کنید. نمی‌دانم در زمینه اخبار زندان و زندانیان امکانات ناموجود را در نظر گرفته‌اید یا نه؟ پیشنهاد دیگر این که مصاحبه با زندانیان سابق نیز مهم است، ولی هر چه بیشتر، درج همان نامه‌ها باشد بهتر، حقیقی‌تر و صادقانه‌تر است. پیشنهاد دیگر این که می‌توانید یقه این به اصطلاح سازمان‌ها و احزاب... را بگیرید و سکوت معنی‌دارشان را در زمینه رهنمودهای امنیتی بشکنید...

**ما چپ‌ها بایستی از حقوق همه زندانیان دفاع کنیم!**

آلمان، برلین، ن: کتاب را خواندم. در مجموع نظرم مثبت است. به ویژه این که کار خود بچه‌های زندان است. دلیل به کار بردن اسامی مستعار را می‌فهمم.

اما اگر روزی دادخواهی شود؛ خوب است که قربانیان سرکوب و کشتار در ایران به هویت واقعی خودشان متکی باشند. دلیل من این است که بعد از بیست سال سرکوب و زندان جمهوری اسلامی قربانیان مستقیم جنایات سخن‌گوی مستقیمی در هیچ کجا ندارند. اگر کسانی که با هزار مصیبت از چنگال دستگاه‌های امنیتی می‌گریزند و به کشور دومی می‌روند، مستقیم سخن‌نگویند همیشه ابعادی از جنایات انجام گرفته در سایه می‌ماند. گفتم من معذورات امنیتی را می‌دانم ولی خوب در این مورد نظرم بر افشاگری مستقیم است... این [کار] نوعی بازیابی دوباره است. آدم خودش را دوباره کشف می‌کند و با فاصله به خودش و به تاریخی که از آن آمده نگاه خواهد کرد... و [دیگر این که] چرا یک چنین دفترچه‌ای باید منحصر به چپ‌های رادیکال باشد. حتماً دلیلی داشته است. ولی خوب مگر درد شلاق برای آدم‌های چپ و راست فرق می‌کند؟ زندانسی سیاسی اگر کسی است که به خاطر

عقایدش بایستی قربانی شود، فرقی نخواهد کرد و به نظرم، ما چپ‌ها بایستی از حقوق آن‌ها دفاع کنیم...

### فضای سالم برای برخورد عقاید

آلمان، هامبورگ، س: علی‌رغم این‌که با وجود صدها نشریه رنگارنگ و بی‌در و پیکر موجود، به‌دلایل بسیار، از مخالفین سرسخت انتشار نشریات جدید هستیم، همت و کار شما را در انتشار گفتگوهای زندان با این امید که بتواند نشریه‌ای متفاوت باشد تبریک می‌گویم. دلیل این توجه و امید نیز این است که این نشریه از سوی زندانیان سیاسی سابق منتشر می‌شود، یعنی کسانی که در صف مقدم برای رهایی بشریت و مردم محروم ایران مبارزه کرده، به اسارت درآمده، در زندان آبدیده شده، تجربه آموخته و در نتیجه تجارب تلخی که با گوشت و پوست خود لمس کرده و تا پای جان ایستاده‌اند، بیش از همه سرشار از نفرت و کینه طبقاتی نسبت به رژیم حاکم بوده و در نتیجه بیش از همه آمادگی مبارزه

و روحیه‌ی مقاومت تا به آخر را دارند.

با این مشخصات، انتشار این نشریه از سوی شما عزیزان، گام اولی است که در تداوم خود می‌تواند و باید نقش یک سازمانده قوی را در جنبش ایفا کند و امید من نیز درست به خاطر این منظور است... به اعتقاد من این امر از دو طریق امکان‌پذیر است: ۱- پرداختن به مسائل اساسی، موجود و جاری و ملموس جنبش (از جمله مسائل زندان)... ۲- فضای باز برای طرح نظرات اعم از مخالف و موافق، و رای توجه به پایگاه فکری یا سازمانی گوینده و یا نویسنده پیرامون موضوعات فوق.

نکته دوم به‌خصوص، بسیار مهم است، یعنی اگر هیئت تحریریه بخواهد نظیر اکثر نشریات موجود، تنها مطالبی را منتشر کند که خود با آن موافق بوده و یا در خط فکری خودش باشد و خلاصه سلیقه یا نظرات سیاسی خود را ملاک انتخاب مطالب قرار دهد، به‌هیچ وجه نمی‌تواند آن فضای سالم را برای برخورد عقاید متفاوت به‌وجود آورد و کمتر موفق

به کسب اعتماد خوانندگان شده و سرانجام به یک نشریه‌ی خاص فرقه‌ای خاص و یا شبه‌ارگانی برای عده‌ای قلیل خواهد شد. چه بسا مقالاتی که نظریات نویسنده‌ی آن از دید بسیاری کسان نادرست باشد اما موضوعات مطروحه آن، مهم و قابل توجه باشند...

ایشان به همراه نامه مقاله‌ای فرستاده‌اند که در صورت امکان در فرصت مناسب از آن استفاده خواهد شد.

#### گفتگوها خطی نباشد!

آلمان، کلن، جهان: تنوع در مقالات و نوشته‌ها، باعث می‌شود تا افراد متفاوت که با دیدهای متفاوت کتاب را می‌خوانند از بخش‌های مختلف آن خوششان بیاید و آن مطالب خاص برایشان گیرایی خاصی دارد. برای مثال، از مقاله "چرا دستگیری؟" اصلاً خوشم نیامد و کلی جای بحث می‌دیدم. در عوض دوست دیگری، درست انگشت روی همین مقاله گذاشت و مطالبش را تایید می‌کرد. یعنی دقیقاً گفتگوهای

زندانی می‌تواند موافقین و مخالفین بسیار داشته باشد.

... نکته مهم دیگری که به نظر می‌رسد، خطی نبودن کتاب است. تا آنجا که می‌شناسم، عمده بچه‌های زندان، مستقل از جریانات هستند، بنابراین لزومی ندارد که در این فضای وانفسا به این نشریه مهر گرایش خاصی بخورد...

#### دستتان درد نکند!

آلمان، ارلانگن: در نامه گفتگوهای زندان به دستم رسید و با ولع عجیبی بخواندن کتاب برآمدم؛ دستتان درد نکند. انسان‌ها، بعضی مواقع اعمالی را انجام می‌دهند که از نظر آنان وظیفه و یا کار محسوب می‌شود، ولی این اعمال از دور (همانند "خیره شدن به کوه") بسیار سترگ و عظیم است. همانند کار شما! بعدها، در تاریخ مقاومت ایرانیان حتماً نامی از گفتگوهای زندان خواهد آمد...

به امید روزی که اعدام، سرکوب، اختناق و زندان در روی کره زمین نابود گردد و شما مجبور به انتشار